

درباره لئون ورث که «شازده کوچولو» به او تقدیم شده

بهترین دوست من در جهان



سهیم می شدند و به او و همسرش، کونسولو، دلنداری و تسلی می دادند. هر وقت آنتوان (دوستت اگزوپری) ارتباطش با کونسولو قطع می شد (چون کونسولو عادت داشت بی خبر ناپدید شود)، اول به خانواده ورث پناه می برد. وقتی آن‌ها در خیابان داساس نبودند، آنتوان معمولاً روی میز اتاق پذیرایی برای شان پیغام‌های پریشانی که بر از خطوط کج و معوج بود، می گذاشت. کونسولو هم در مورد غمگینی و تنهایی اش سر در ددل را، به خصوص با سوزان، باز می کرد.

دوستی آنتوان و لئون از سال ۱۹۳۵ و با معرفی رسمی رنه دلانز، سردبیر نشریه انترنسیژان، آغاز شد. می گویند وقتی به ورث پیشنهاد کردند که با سنت اگزوپری ملاقات کند پاسخ داد: «APrix-Femina» (یعنی آکسل کننده خواهد بود).

سنت اگزوپری هم احتمالاً خیلی مشتاق نبوده است. ورث به شصت سالگی نزدیک می شد و به جدیت و خشکی معروف بود، تصویری که از عکس آموزگاران مدرسه با نگاهی عبوس و عینک بی دسته و بینی منقارمانند، به ذهن متبادر می شود.

ملاقات آن‌ها به خاطر سفر قریب‌الوقوع سنت اگزوپری به شوروی ترتیب داده شده بود، چون قبل از آن به ورث به خاطر حملاتی که به استالینسیم کرده بود، اجازه ورود به شوروی را نداده بودند. بیش از بیست سال بود که ورث درگیر سیاست‌های چپی نامتعارف بود، و آن‌ها در اوج تحقیقات سنت اگزوپری برای سیستم‌های سیاسی جایگزین، با هم ملاقات کردند. ورث به خاطر ناهمخوان بودن اش یک نمونه الهام‌بخش بود. او در پس دود پپ‌اش، یک شورشی ذاتی، و مردی بود که به اندازه سنت اگزوپری تفکر خلاق داشت. در حالی که سنت اگزوپری به دنبال راهی برای رهایی از سیطره تربیت سنتی، اجتماعی و مذهبی خود می گشت، ورث از کودکی آزاداندیش بود.

لئون ورث بیست سال از سنت اگزوپری بزرگ‌تر بود، ولی کلود، پسر ورث، رابطه این دو مرد را، رابطه برادرانه‌ای مبتنی بر برابری توصیف می کرد، نه یک نوع رابطه پدر - پسر. این تنها پارادوکس (رابطه آن‌ها) نبود. مردی که اکثر دوستان فکر می کردند که مورد اعتمادترین دوست سنت اگزوپری باشد، یک یهودی تروتسکیست بود که متعهد شده بود حکومت اشرافی را براندازد.

سنت اگزوپری هم که در یک جامعه خشک طبقاتی متولد شده بود، اغلب به غلط یک کمونیست قلمداد و از دایره توجه خارج می شد. ولی نگرش روشنفکرانه سنت اگزوپری به مسائل اجتماعی و سیاسی خیلی با نگرش ورث فرق می کرد. آن‌چه این دور از نظر فکری به یکدیگر پیوند می داد، تحمل شنیدن نظرات یکدیگر بود. آن‌ها با هم یک نوع «شطرنج کلامی» تبادل اطلاعات، در بستر پس زمینه‌های خانوادگی متفاوت و تجارب حرفه‌ای متفاوت، داشتند.

ورث هشتاد صفحه خاطره نوشت با عنوان **Saint Exupery, tel que je l'ai connu** («سنت اگزوپری، آن‌گونه که من شناختم»)، که در آن تکذیب کرد که تأثیری تعیین کننده روی دوستش داشته است. سنت اگزوپری هم در یک نامه به چاپ رسیده گفت که هر وقت آن‌ها با هم مشاجره داشته‌اند، او با گفتن این که حق با ورث است، موضوع را فیصله می داد. ورث نوشت: «منظور من این بود که ما به رغم اختلاف نظرهای مان همیشه از مشترکات مان شروع می کردیم که سطحش خیلی بالاتر از اختلافات مان بود.» آن‌ها از نظر عاطفی هم خیلی به هم وابسته بودند و سنت اگزوپری جزوی از خانواده کوچک ورث شده بود. او مهمان همیشگی آن‌ها در آپارتمان شان در کارتی لاتن و نیز در خانه ییلاقی سنت آموزشان در ژورا و در شصت کیلومتری سنت موریس در رمی بود.

لئون ورث و همسرش سوزان، در مشکلات زناشویی سنت اگزوپری

یهودی بودنش بیش تر از آن که یک اعتقاد مذهبی باشد، میراثی بود که از والدین طبقه متوسطش به او رسیده بود. ولی گریزی نبوده، یهودستیزی که توسط مسألهٔ درینوس برانگیخته شده بود، هنگام تغییر قرن به اوج خود رسید و ورث را وادار کرد که در آن زمان تحصیلات عالی را رها کرده و به یک سری مشاغل پیش پا افتاده از جمله نگهبانی مغازهٔ اغذیه فروشی پاریس به نام «آل» و آورد. از آن پس، بعد از این که هنگام تحصیل در دانشگاه دولتی لیون به خاطر فلسفه یک جایزه ملی برد، به نظر می رسید که تقدیر، او را به سمت یک موقعیت دانشگاهی بر جسته پیش ببرد.

بعد از خدمت در ارتش، به دنبال ژورنالیسم رفت و با اوکتاو مربو، نویسنده و منتقد هنری، آشنا شد که بیست و هشت سال از خودش بزرگ تر بود. در سال های قبل از جنگ جهانی اول، ورث خودش یک منتقد هنری تأثیر گذار شد و در سال ۱۹۱۳ نخستین رمانش را تحت عنوان **خانه سفید** که نیمه اتوبیوگرافیک بود، با مقدمه ای از مربو، به چاپ رساند. با این که بعد از آن هم کتاب های زیادی نوشت، ولی به نظر می رسد که دوستی سنت آگروپری با او بیش تر به خاطر سر باز زدن ورث از همسویی با قراردادهای جافاناده ادبی، سیاسی و اجتماعی بوده باشد تا نویسندگی اش.

او در جنگ جهانی اول به عنوان یک سرباز پیاده نظام در خط مقدم جنگید، ولی وقتی از جنگ بازمی گشت یک صلح طلب دو آتشه شده بود. در سال ۱۹۱۹ در بیهوشی جشن های میهن پرستانه رسمی که به تکریم قهرمانی ها و از جان گذشتگی ها می پرداختند، یک رمان تند ضد ارتش از تجربیات شخصی خودش با عنوان **سرباز کلاول** به چاپ رساند که کلی جنجال به راه انداخت. در سال ۱۹۲۶ از هندوچین و فرانسه دیدار کرد و یک کتاب تلخ ضد استعمارگری نوشت. فرد گرایی اش او را از چپ متعارف و نیز از راست مرتجع دور می کرد. با این که برای روزنامه های کمونیست می نوشت و در سال ۱۹۳۰ نایب رئیس مجمع ضد فاشیست بود، ولی به خاطر انتقادهایی که از استالین کرد موجب ناراحتی حزب کمونیست گردید و بایکوت شد.

در سال ۱۹۳۵ تجربه شوروی، نخبگان ادب فرانسه را به خود جذب کرد، به خصوص آندره ژید را که کتاب **بازگشت از شوروی** اش و دنباله آن **تجدید نظری در بازگشت از شوروی** موجی از دل سردی نسبت به استالینسم به وجود آورد. با این حال، مبنای سیاسی نخستین تماس های ورث و سنت آگروپری خیلی زود جای خود را به میلی شدید برای گذراندن اوقات هر چه بیش تر با یکدیگر داد.

ورث در مجموعه خاطرات کوتاهش، از روابط شخصی خود با سنت آگروپری خیلی با احتیاط صحبت کرد، ولی یک سری توصیف های روشنگرانه هم از مردی که آن را شخصیتی از دوران بازاک می نامید، ارائه داد. شاید هوشمندانه ترین اظهار نظر او در مورد سنت آگروپری، توصیفش از ناتوانی او در شاد بودن، برای مدتی طولانی، باشد.

ورث نوشت: «سنت آگروپری شفاف ترین و عصبی ترین مردان بود. او یک دفعه وسط جاده دست از شاد بودن می کشید، به همه چیز وفادار بود، الا به شادمانی.»

بهرغم این اشارهٔ ورث به پناه بردن سنت آگروپری به اندوه، بیش تر تصاویری که از او ثبت کرده، جانبد و بامزه اند، به خصوص برای آن هایی که سنت آگروپری را با همه ضعف هایش دوست دارند (نه فقط به خاطر ویژگی های مثبتش). ورث در یکی از خاطراتش به خواب سنگین آگروپری اشاره می کند که باعث می شده خیلی از قرار های اول صبح را از دست بدهد. چندین بار صدازدن و تکان دادن اش هم فایده ای نداشته است. یک بار بعد از کلی صدازدن و تکان دادن، سرش را بلند کرده، یکی از جسمانش را باز کرده، و دوباره به «سلسله خواب های بی انتهای» خود بازگشته است. «خواب هایی چنان انبوه و بی پایان که آدم وحشت می کرد تصور کند که چه قدر تصویر و فکر ناخود آگاه در بر داند. وقتی که او به خواب فرو می رفت، می شد باور کرد که کل جهان، دریاها و خشکی ها و تمام سیاره ها هم از چرخش باز ایستاده و به خواب فرو رفته اند.»

یک بار دیگر، وقتی تمام تلاش هایی حاصل ماند، ورث به پسرش کلود گفت که در گوش آگروپری یک زنگ دستی به صدا در آورد.

لئون ورث در مورد علاقه سنت آگروپری به ترنندهای ورق بازی خیلی هوشمندانه صحبت کرده است. آگروپری معتقد بوده که این ترنندها روشی برای تفکیک خردگراها از «آن هایی است که به معجزه اعتماد می کنند و فکر نمی کنند که شگفت زدگی های معصومانه شان مایه کسر شان شان باشد.»

از میان تمام دوستان سنت آگروپری، شاید ورث بیش از همه حاضر بود که پاسخگوی شخصیت پیچیده و پر خواسته او باشد که از جمله عادت هایش، تلفن زدن در نیمه شب برای حل یک مسئله ریاضی، یا برای شنیدن آهنگی که فراموش کرده، بود. و اغلب در این مواقع

اصرار داشت که طرف را فوراً همان لحظه، موقعی که بیش تر مردم خواب بودند، ملاقات کند.

دو و گ، چون سنت آگروپری را تأیید می کرد، او می گفت که آگروپری عادت داشت هر ساعتی از روز یا شب باشد، به سمت تلفن برود و دوستانش را با تماسی از آن سوی دنیا، در ساعات اولیه صبح از خواب بیدار کند. او می گفت: «خیلی هیجان انگیز بود، ولی این مکالمه آن قدر پر ابده بود و ساعت ها طول می کشید تا دوباره بتوانی بروی بخوابی.»

پزشکش، ژرژ پلیسیه، می گفت: «سنت آگروپری آن قدر به تلفن کردن معتاد بود که یک بار یک شماره را پنجاه بار گرفت تا بتواند با یکی از دوستانش تماس برقرار کند.» او می گفت: «تلفن کردن برایش فرصتی بود برای صرف کردن افراطی (وقت و انرژی و...)، او به تعداد دفعاتی که سیگار روشن می کرد، تلفن می زد. اگر به من می گفتند که یک نفر از جایی از دنیا که اصلاً انتظارش نمی رفت، مثلاً از کازابلانکا، نیویورک یا بزنسون با من تماس گرفته، شک نمی کردم که خودش است.»

شاید سنت آگروپری در حفظ احساس شادمانی مشکل داشت، ولی این باعث نمی شد که به دنبال تفریح نباشد؛ مثلاً خانوادهٔ ورث را با خود به لوئیانرک فرانسه می برد، یا دوروبر پیاوئی زویالی که در آپارتمان شان داشتند، یک آواز دسته جمعی راه می انداخت. یک بار در یک روز داغ تاستانی، دو تا از اهالی آمریکای جنوبی را در خیابان زینر آپارتمان شان دید و آن ها را به داخل دعوت کرد تا برای شان آواز های بومی را بخوانند. خیلی از غروب ها در رستوران های محلی و در گفت و گو با سنت آگروپری، حول طیف وسیعی از موضوعات مختلف از جمله علم و اقتصاد می گذشت. ورث هیچ گاه ندید که سنت آگروپری با خشمش با او برخورد کند، در حالی که با اغلب کسانی که نظرانش را نمی پذیرفتند همین گونه برخورد می کرد، و این خود نشان از همدلی آن ها داشت.

ورث نوشت: «لحن صحبت کردن اش همیشه مطمئن و کمی نرم بود و از جلوه گری های افراطی پرهیز می کرد. و هیچ گاه این لحن را تغییر نداد، نه به این خاطر که مؤدب بود یا یاد گرفته بود که خود را کنترل کند، در واقع از بحث هایی که بر تنگ نظری یا لجاجت های کور کورانه بنا شده باشند، بیزار بود.» با این حال ژرژ پلیسیه معتقد بود که ورث خیلی بدشانس بوده که سنت آگروپری را موقع عصبانیتش ندیده است. او خشم سنت آگروپری را به نمایش دیدنی

در باری انجام گسیخته تشبیه می کند؛ خشمی که همواره ندامتی لطیف و دوست داشتنی در پی داشته است.

تنها موضوعی که آن توان و لئون در موردش هیچ اختلاف نظری نداشتند، علاقه مشترک شان به فیلسوف قرن هفده، بلز باسکال بود، علاقه ای که ورث می گفت به حد پرستش رسانده بود. ورث می گوید: «به گمان ما هیچ نویسندهٔ فرانسوی کلمات را با چنین قدرتی به کار نبرده بود. هر کلمه یک قطرهٔ خون بود. خود سنت آگروپری وقتی همه ادبیات به نظرش بی مزه می رسید، بر داشت های متفاوت مضامین باسکال را می خواند.»

لئون و سوزان ورث جزو معدود کسانی بودند که شانس آورده و سنت آگروپری را به هنگام عزیمتش از لوبورژه به هنگام سفر بدر فجامش به سایگون در دسامبر ۱۹۳۵ دیدند. (هوایمما) تعویض شده اش، سیمون F-ANXX هم به ماهیینی آشنا تبدیل شده بود. ورث معمولاً با یوگانی قدیمی اش از خانه بیلاقی در سن امور در ژورا تا فرودگاه کوچک آمبرو می راند تا سنت آگروپری را از آن جا با خود بیاورد، و بعضی وقت ها هم برای پرواز بر فراز فرانسه، مسافر سیمون می شد.

یک بار سنت آگروپری هوایما را عمدتاً به سمت یک جنگل پیش برد، و در آخرین لحظات ارتفاع گرفت و توضیح داد: «می خواستم حیرت زده ت کنم.» در چنین سفرهای وحشت انگیزی که سنت آگروپری خوش داشت هوایما را قبل از آن که به سمت آسمان اوج بگیرد، در وضعیت فرود قرار دهد، ورث دید که سنت آگروپری وقتی که می خواهد وارد جایگاه خلبان شود رفتار تقریباً مقدسی در پیش می گیرد. «حرکاتش مثل حرکات غول آرامی بود و با اداهای اغراق آمیزی وارد جایگاه خلبان می شد، گویی که می خواهد به مراقبه بپردازد.» ولی این حالت های مراقبه هم نتوانست او را از بدترین تصادف زندگی اش، سقوط سیمون سرخ در گواتمالا در سال ۱۹۳۸، نجات دهد. عواقب این تصادف تا آخر عمر بر دوشش سنگینی می کرد. ▶

از کتاب «زندگی و مرگ شازده کوچولو»

نوشته پل بوستر

ترجمهٔ هانیه سیف

انتشارات مک میلان، ۱۹۹۲

آنتوان دوست آگروپری: یک زندگی پرماجرا

۱۹۰۰: تولد در شهر لیون در یک خانواده قدیمی. یکی از اعقابش در
یورک تاون با آمریکایی‌ها جنگیده بود. پدرش مدیر یک شرکت بیمه بود.
۱۹۰۴: مرگ پدر.

۱۹۰۹: مادرش، مری دو آگروپری (۱۸۷۵-۱۹۷۲) فرزندان‌ش را به لومان برد.
۱۹۱۲: انجام اولین پرواز با هواپیما کنار یک خلبان.

۱۹۱۵-۱۹۱۷: تحصیل در مدرسه ژوسویت در موننگره و لومان و سپس در
مدرسه شبانه‌روزی کاتولیک‌ها در سویس.

۱۹۱۷: آغاز تحصیل در رشته معماری که نیمه‌کاره می‌ماند.

۱۹۲۱: انجام اولین پرواز با هواپیما به‌عنوان خلبان در نُه ژوئیه.

۱۹۲۲: دریافت گواهینامه خلبانی همراه با دریافت پیشنهاد برای پیوستن به
نیروهای هوایی. اما با مخالفت نامزدش، در پاریس ماند و شروع به نوشتن
کرد.

۱۹۲۶: چاپ هوانورد در یک مجله ادبی و آغاز به کار به‌عنوان خلبان شرکت
هوایی Aeropostale.

۱۹۲۸: گرفتن عنوان مدیر پروازهای زیودوژانیرو و صحرا در آفریقا.

۱۹۲۹: چاپ پست جنوبی که پیر بیلون در ۱۹۳۶ فیلمی بر مبنای آن ساخت.
استقرار در آمریکای جنوبی و مدیریت شرکت هوایی Aeropostale در
آرژانتین.

۱۹۳۱: چاپ پرواز شبانه که کلارنس براون در سال ۱۹۳۳ فیلمی بر مبنای
آن با شرکت جان باریمور، کلارک گیبل و میرنالوی ساخت.

۱۹۳۳: ازدواج با کونسولنو گومز کاریلو که پیش از آن ازدواج کرده و
طلاق گرفته بود.

۱۹۳۵: سقوط با هواپیما در شمال آفریقا که طی آن در بیابان سرگردان
می‌شود و افراد یک کاروان او را می‌یابند.

۱۹۳۷: سقوط دوباره با هواپیما در گواتمالا.

۱۹۳۹: چاپ باد، شن و ستاره‌ها که دو جایزه ادبی در فرانسه و آمریکا را
به‌دست آورد. ژان رنوار با سنت آگروپری در مورد ساختن فیلمی بر مبنای
آن مذاکره می‌کند، اما تهیه‌کننده‌ای در این زمینه نمی‌یابد. او با آغاز جنگ
دوم جهانی به ارتش می‌پیوندد و پروازهای متعدد نظامی انجام می‌دهد،
ولی آن‌که به دلیل جراحات جسمی‌اش می‌توانست خود را از خدمت
نظام معاف کند. پس از ملاقات خواهرش در ماه ژوئیه در فرانسه
اشغال‌نشده توسط نازی‌ها، به آمریکا می‌گریزد.

۱۹۴۲: چاپ پرواز به آراس در نیویورک. اما پخش کتاب در فرانسه ممنوع
می‌شود.

۱۹۴۳: پیوستن به نیروی هوایی فرانسه در شمال آفریقا. همچنان در الجزایر
نوشتن را ادامه می‌دهد.

چاپ شازده کوچولو.

۱۹۴۴: هواپیماش در ۳۱ ژوئیه طی بازگشت از یک مأموریت نظامی ناپدید
شد.

۱۹۴۸: La Citadelle

۱۹۵۰: مجموعه آثار (هفت جلد).

۱۹۵۳: نامه‌هایی به یونس.

۱۹۵۳: Carnets

۱۹۵۵: Lettres A Sa Mere

۱۹۵۶: جوهره زندگی.

۱۹۶۰: نامه‌های سنت آگروپری.

۱۹۶۰: Lettres Aux Americains

۱۹۸۲: نوشته‌های زمان جنگ.

